



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: موافقت التزامیه
 موضوع جزئی: وجوب موافقت التزامیه - مقام اثبات - ادله عدم وجوب موافقت التزامیه - مصادف با: ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۴۵
 دلیل اول و دوم و سوم - یک اشکال و پاسخ آن
 تاریخ: ۱۳ آبان ۱۴۰۲
 جلسه: ۲۲
 سال پانزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مسئله امکان موافقت التزامیه عرض کردیم لازم است در دو مقام بحث کنیم:

۱. مقام ثبوت، یعنی امکان تعلق وجوب به موافقت التزامیه.

۲. مقام اثبات، به این معنا که آیا دلیلی بر وجوب موافقت التزامیه دلالت می‌کند یا خیر؟

در مقام اول نتیجه بررسی کلام امام خمینی مبنی بر عدم امکان تعلق وجوب به موافقت التزامیه این شد که مسئله موافقت التزامیه می‌تواند متعلق امر قرار بگیرد. تعلق وجوب به موافقت التزامیه محذوری ندارد و ممکن است. قبلا هم عرض کردیم منظور از وجوب موافقت التزامیه وجوب عقلی است، یعنی عقلا تسلیم قلبی، التزام قلبی به احکام شرعی آیا واجب است یا خیر؟ ما به این نتیجه رسیدیم در مرحله امکان هیچ مشکلی ندارد خلافاً للامام الخمینی. پس در مقام ثبوت به این نتیجه رسیدیم که ثبوتاً وجوب موافقت التزامیه ممکن است.

مقام اثبات

در مقام اثبات آیا دلیلی بر وجوب موافقت التزامیه داریم یا خیر؟ اصلاً مقام اثبات در حقیقت بحث از مقام دلالت است، یعنی ببینیم دلیلی وجود دارد یا خیر؟

ادله عدم وجوب موافقت التزامیه

دلیل اول

محقق خراسانی در کفایه فرموده است موافقت التزامیه واجب نیست.

دلیل ایشان وجدان است یعنی می‌گوید وجداناً یا وجدان ما حاکم است به اینکه موافقت التزامیه واجب نیست. منظور ایشان از وجدان با توجه به اینکه تنظیم می‌کند به باب اطاعت، حال یا حکم عقل است که اگر این باشد حرف درستی است. منظور از حکم عقل چیست؟ عقل ما به چه دلیل حکم به وجوب اطاعت می‌کند، (اطاعت عملی) عقل به چه دلیل حکم می‌کند که باید اوامر و نواهی شارع را اطاعت کنیم؟ این در جای خودش بیان شده است، قبلاً هم اشاره شد که این عقل ماست که ما را وادار به اطاعت عملی می‌کند. لزوم اطاعت عملی حکم خداوند تبارک و تعالی و شارع نیست، این عقل ما است که می‌گوید تو باید از دستورات خداوند اطاعت کنی. همان حاکمی که ما را ملزم به اطاعت عملی می‌کند، اینجا ببینیم آیا اطاعت قلبی را بر ما لازم می‌کند یا خیر؟

محقق خراسانی می‌فرماید خیر؛ حاکم به اطاعت عملی اینجا حکم به اطاعت قلبی ندارد. برای چه حکم به لزوم اطاعت کند؟ آنجا می‌گوید خداوند منعم است و مولا و دستوری داده و بر تو لازم است که دستورش را اطاعت کنی، اگر نکنی شکر منعم را به جا

نیابوردی اگر عمل نکنی ظلم به مولا کردی ... اما اگر فرض کنید کسی قلبا ملتزم به دستور مولا نشد، یک مولایی به عبدش دستور می‌دهد تو برو این کار را انجام بده، او نیز می‌رود تا انجام دهد، ولو قلبا تردید دارد نسبت به کاری مولا از او خواسته است، یعنی به آن امر و نهی مولا قلبا معتقد نیست. خب این اگر این کار را انجام دهد، خواسته مولا را انجام بدهد همین کفایت می‌کند، اینجا اطاعت صدق کرده و بیشتر از این لازم نیست. بله بحث در لزوم است نه رجحان. اینکه کسی علاوه بر اطاعت عملی اطاعت و التزام قلبی هم داشته باشد، این رجحان دارد، این یک فضیلتی است یک برتری است برای آن بنده، ولی لزوم و وجوب ثابت نمی‌شود. به نظر می‌رسد این دلیل فی الجمله قابل قبول است.

دلیل دوم

این دلیل نیز می‌تواند به نوعی در ادامه دلیل اول یا عرض دلیل اول بیان شود این است که عقلاء کسی را که عملا اطاعت کند، اما التزام قلبی نداشته باشد سرزنش نمی‌کنند. عقلاء اگر کسی مخالفت عملی بکند با مولا سرزنش و مذمت می‌کنند، چرا دستور مولا را عمل نکردی، اما اگر عمل بکند و در قلبش غیر از این باشد عقلاء او را سرزنش نمی‌کنند، فو قش می‌گویند این آدم خوبی نیست، مثل تجری؛ در بحث تجری سخن در این بود که مخالفت عملی با تکلیف مولا محقق نشده است، او گمان می‌کرده که مخالفت می‌کند. آنجا حکایت از سوء سریره و خبث باطنی دارد به عبارت دیگر قبح فاعلی دارد نه فعلی، عمل او که قبیح نیست، مگر اینکه بگوییم فعل جوانحی نیز فعل محسوب می‌شود و قبح فعل به این معنا را دارد، ولی این معمولا در مقابل هم قرار می‌گیرند یعنی فعل جوانحی و جوارحی. ما اشکالی در تعلق تکلیف به فعل جوانحی نمی‌بینیم ولی اینجا از نظر عقلاء چنین کسی قابل سرزنش و قابل مذمت نیست.

دلیل سوم

حکم عقل است. منظور از حکم عقل یعنی حکم عقل به استحقاق عقاب. این حکم عقل است، عقل کسی را که با دستور و تکلیف مولا مخالفت کند مستحق عقاب می‌داند؛ این غیر از آن مذمت عقلایی است، آن مذمت عقلایی یک چیز است و حکم عقل به استحقاق عقاب امر دیگری است. از نظر عقل اطاعت عملی و پیروی عملی لازم است، کسی که مخالفت عملی بکند از نظر عقل مستحق عقاب است، اما حال اگر کسی تکلیف را اتیان کند، عملا مخالفتی نداشته باشد، لکن قلبا التزام پیدا نکند از نظر عقل این مستحق عقاب نیست، می‌گوید خواستی انجام بده، حال باطنش هر چه بوده، التزام نداشته، کوتاهی کرده، این مستحق عقاب نیست. پس وجدان با بیانی که ما گفتیم چه بسا بتواند به یکی از دو وجه دوم و سوم رجوع کند، یا نه می‌تواند یک دلیل مستقلی باشد، وقتی می‌گوییم وجدان حاکم است هم می‌تواند منظور این باشد که عقل حاکم است و هم منظور یک امر واضح و روشن و بلکه فطرت بر این نظر استوار باشد.

البته محقق خراسانی در کفایه گاهی که می‌خواهد اشاره به فطرت کند می‌گویند این یک امر جبلی است، تعبیر جبلی به کار می‌برد، آنجا معمولا اشاره به فطرت دارد. اما اینجا وجدان می‌تواند اشاره به فطرت داشته باشد، می‌تواند اشاره به حکم عقل داشته باشد یا می‌تواند اشاره به حکم عقلاء داشته باشد یا اینکه منظور یک امر روشن و واضح باشد.

اشکال

آنچه شما گفتید من الوجدان و العقل و العقلاء؛ اثبات می‌کند عدم لزوم موافقت التزامیه را در موالی عرفی، این درست است. یعنی در مورد یک مولای عرفی اگر کسی مخالفت قلبی بکند، اینجا نه وجدان و نه عقل و نه عقلاء حکم به استحقاق عقاب یا مذمت

نمی‌کند. زیرا بشر است، مولای عرفی که عقل کل نیست، چه بسا عبد او حکیم و دانشمندی است ولی خود مولا یک جاهل، وقتی مولا دستور می‌دهد عبد می‌گوید من عبد هستم و باید اطاعت کنم ولی مولا اشتباه می‌کند؛ التزام قلبی پیدا نمی‌کند. اما دقیقاً مطابق دستور عمل می‌کند، اینجا نه عقل حکم به استحقاق عقوبت می‌کند و نه عقلاء هیچ کدام مسئله ای ندارند.

اما وقتی صحبت از شارع به میان می‌آید فرض این است که شارع حکیم علی‌الاطلاق است، هر قانونی و هر حکمی از طرف او بر مبنای مصالح واقعی و مفسد واقعی و ملاکات واقعی است. خداوند تبارک و تعالی با زید و عمر فرق دارد، آنها به خاطر عدم احاطه به مصالح و مفسد چه بسا اشتباه کنند، و این شخص فرمان بردار نیز علی‌رغم عدم التزام قلبی آن کار را انجام دهد. اما خدای تبارک و تعالی به همه امور اشراف و احاطه دارد، وقتی می‌گوید فلان عمل واجب است هم انجامش مصلحت دارد و روشن است و هم التزام به آن؛ التزام به آنچه که شارع دستور داده است، یا به عبارت دیگر موافقت التزامیه با اوامر و نواهی شارع لازم است، زیرا نمی‌شود بگوییم خدا دستور داده که من این عمل را انجام بدهم ولی قلباً قبول ندارم، یا حتی شک کند، بگوید من نمی‌توانم قلباً به آن ملتزم شوم با اینکه احتمال می‌دهم این غلط و مثلاً اشتباه است.

پس اینجا این اشکال مطرح است که عدم وجوب موافقت التزامیه نسبت به شارع قابل قبول نیست ولی نسبت به موالی عرفیه قابل قبول است زیرا این سراز جدا شدن التزام به احکام و التزام به دین و اصل دین در می‌آورد. نمی‌شود بگوییم یک چیز کلی به نام قانون و شریعت و قرآن را معتقدیم اما در عین حال قلباً با اجزاء آن موافق نباشیم. ما کلی دستور داریم بر اعتقادات درست و باورهای درست؛ این باورها و اعتقادات یک مجموعه از وظایف ما است ما هم در حوزه عقائد و اخلاق و احکام یک اعتقادات و باورهایی داریم که باید مراقب باشیم. آیا می‌شود بگوییم التزام و باور قلبی به این قانون نداریم ولی این قانون را مو به مو عمل می‌کنیم آن هم قانونی که توسط شارع و خداوند تبارک و تعالی تدوین شده است و در اختیار بشر قرار گرفته است.

پس التزام قلبی نسبت به دستورات دینی و امر و نهی شارع لازم است به دلیل اینکه بین شارع و دیگران از این جهت فرق است آنجا التزام نداشته باشیم مشکلی نیست ولی اینجا التزام نداشته باشیم یعنی در حقیقت حکمت خدا را زیر سوال بردیم، قانون خدا را ناقص دانستیم و این در حقیقت یعنی آنچه را که پیامبر بیان کرده و آنچه را که ائمه بیان کردند را ملتزم نشدیم.

سوال:

استاد: این مستشکل نیز همین را می‌گوید؛ می‌گوید شما چند دلیل آوردید بر عدم وجوب موافقت التزامیه، اما این دلیل در مورد موالی عرفیه قابل قبول است ولی نسبت به شارع قابل قبول نیست. یعنی این دلیل اثبات نمی‌کند عدم وجوب موافقت التزامیه.

پاسخ

اگر ما ملاک وجوب موافقت عملی را حکم عقل بدانیم، یا بنای عقلاء بدانیم یا وجدان بدانیم یا فطرت بدانیم، هر کدام که باشد، این دیگر تخصیص بردار نیست. ما وقتی می‌گوییم اطاعت عملی از دید عقل فقط به اتیان به مأمور به است این معنایش این است که فرقی نمی‌کند که آمر یا دستور دهنده یک انسان معمولی باشد یا خدا باشد. نمی‌توانیم بگوییم از دید عقل موافقت التزامیه لازم نیست مگر در مورد خداوند. اصلاً لزوم اطاعت عملی بر چه ملاکی استوار است؟ چرا عقلاء کسی را که ملتزم به احکام و دستورات مولا نباشد مذمت نمی‌کنند؟ زیرا فقط این عمل را خواسته و کاری ندارند کسی که حکم می‌کند و قانون را وضع می‌کند چقدر اشراف دارد به آن ملاکها و مسائل. اینجا نیز همین است، مسئله اشراف و احاطه یک قانون گذار یا عدم اشراف قانون گذار دیگر در این

جهت هیچ تأثیر ندارد، و کذلک در مورد سرزنش عقلاء، در مورد حکم عقل به استحقاق عقاب، همه اینطور است، یعنی واقعه این است که در این امور فرقی بین موالی عرفی و غیر عرفی نیست و لذا به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست.

پس در مقام اثبات ما چند دلیل ذکر کردیم که مقتضای آنها این است که موافقت التزامیه واجب نیست.

«والحمد لله رب العالمین»